

خلاصه درس:

صفحه 142 و 143

آن چه فهمنده این آیات از این آیات استفاده می‌کند اصالت داشتن حقانیت مفاد حکم قضایی است. واضح است که نمی‌توان گفت آیات مزبور و امثال آن درصدد بیان فرایند صدور حکم قضایی نیست و در همه این آیات، فرایند صحیح انگاره مسلم است و این نصوص دیگر هستند که شرایط صدور را بیان می‌کنند؛ بنابراین از این آیات آن چه مورد نظر بود استفاده نمی‌شود؛

چرا که در پاسخ می‌توان گفت:

اولاً: بر مبنای قائلان به اطلاق این آیات نسبت به فرایند صدور (چنان که جمعی از فقیهان، از جمله محقق خویی به آن قائل هستند) قهراً می‌توان به اطلاق این آیات تمسک کرد و شرط مشکوک را مرتفع دانست. چنان که محقق خویی از همین فرایند

استفاده و شرطیت اجتهاد را در قاضی تحکیم نفی کرد.¹

ثانیاً: مقصود ما از ذکر این آیات این است که مجموعه این آیات در نظامی حلقوی، نکته اصلی مطمح نظر شارع را در قضا تعیین می‌کند و با تعیین این نکته کانونی در امور پیرامونی (چون کیفیت فرایند صدور) باید در ظل و کنار این نکته کانونی تصمیم گرفت ادله را فهمید و تفسیر کرد و ... بنابراین صحبت از تمسک به اطلاق ادله ذکر شده به صورت جزیره‌ای و اتمیک نیست تا مورد برخی مناقشات قرار گیرد؛ از این رو - با نگاه ذکر شده یعنی نظام حلقوی - می‌توان از اطلاق مقامی هم استفاده کرد و در این جاست که ادعای نرسیدن نوبت به شک (تا ناچار شویم از اصل عدم، بهره بریم) قابل دفاع است، قهراً نتیجه هم به نفع نفی شرط مشکوک تمام می‌شود.

برخی روایات و تحکیم گزینه برگزیده

توجه کنید:

● «ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لاتضیق به الامور و لاتمحکه الخصوم و لایتمادی فی الزلة و لایحصر من الفیء الی الحق إذا عرفه و لاتشرف نفسه علی طمع و لایکتفی بأدنی فهم دون أقصاه و اوقفهم فی الشبّهات و آخذهم بالحجج و أقلهم تبرماً بمراجعة الخصم و أصبرهم علی تکشّف الأمور و أصرمهم عند اتضاح حکم ممن لا یزدهیه إطرأ و لایستمیلُهُ إغراء و اولئک قلیل ثم اکثر تعاهد (تعهد) قضائیه و افسح له فی البذل ما یزیل علته و تقل معه حاجته الی الناس و أعطیه من المنزلة لیدیک ما لا یطمع فیهِ غیره من خاصتک لیأمن بذلک اغتیال (اغتیاب) الرجال له عندک، فانظر فی ذلک نظراً بلیغاً؛ فان هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الاشرار یعمل به بالهوی و تطلب به الدنیا».²

تحلیل متن فوق

متن خالد فوق، بخشی از نامه امام علی علیه السلام به جناب مالک در بیان اوصاف قاضی است که نسبت آن با آن چه در متون فقهی آمده است عام و خاص من وجه است[!؟] طرفه این که تمام شرایط مذکور در این متن فخیم، شرایطی است که موضوعیت دارد و پذیرای جانشین نیست؛ چرا که همه آن‌ها به توان قاضی در ایفای مسئولیت خطیر قضاوت برمی‌گردد. چنان که این اوصاف در همه حالات قضا (وقتی که سیستم اجتهاد حاکم است و وقتی که سیستم قانون مدون و موضوعه/وقتی که متخاصمین همکیش با قاضی هستند و وقتی که نیستند/ با فرض اشتراک احکام و عدم آن/ با فرض قبول احوال شخصیه و عدم آن/ و ...) باید در قاضی اجتماع کنند.

روایت مزبور از سند قابل دفاع برخوردار است و ان شاء الله تعالی در مجالی مناسب به آن می‌پردازیم

رجوعی دوباره به قرآن کریم و استفاده عدم اطلاق شرطیت ایمان در قاضی!

از آیاتی که جای بحث و گفتگو در مجال کنونی دارد، این آیه است:

و ليحكم اهل الانجيل بما انزل الله فيه و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون (مائده: 47)

در تفسیر و ترجمه این آیه گفته شده:

«شک نیست که منظور از جمله بالا این نیست که قرآن به پیروان مسیح علیه السلام دستور می‌دهد که هم اکنون باید به احکام انجیل عمل کنند؛ زیرا این سخن با سایر آیات قرآن و با اصل وجود قرآن که اعلام آیین جدید و نسخ آیین قدیم می‌کند سازگار نیست، بلکه منظور این است که ما پس از نزول انجیل بر عیسی علیه السلام به پیروان او دستور دادیم که به آن عمل کنند و طبق آن داوری نمایند.... در حقیقت همان طور که بسیاری از مفسران گفته‌اند در این جا جمله «قلنا» در تقدیر است و مفهوم آیه چنین می‌شود: و قلنا ليحكم اهل الانجيل»³.

شیخ طوسی نیز بعد از اشاره به دو قرائت در آیه، با اشاره به قرائت معروف - که «ليحكم» بصیغه امر خوانده شود، می‌فرماید: «و فی معنی الامر قولان: احدهما: و قلنا: «ليحكم اهل الانجيل» فیکون علی حکایة ما فرض علیهم و حذف القول لدلالة ما قبله فی قوله وقفینا و آتینا کما قال: «و الملائكة يدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم» ای یقولون سلام علیکم. الثانی: أنه استأنف الامر لاهل الانجيل علی غیر حکایة لأن أحكامه کانت حینئذ موافقة لأحكام القرآن. و لم تنسخ بعد - هذا قول ابی علی - و الاول أقوى - و هو اختیار الرماني»⁴.

1. مبانی تکملة المنهاج، ج 1، ص 9، تعلیقه بر مسأله 6.

2. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، نامه 53، ص 1009 و 1010.

3. تفسیر نمونه، ج 4، ص 398 و 399.

4. التبیان، ج 3، ص 541.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

عن رسول الله (ص): من كتب عنی علما او حدیثا لم یزل یکتب له الاجر ما بقى ذلك العلم و الحدیث.

به مناسبت بحث هایی که برخی از شبیه ها داریم امروز بحثی راجع به دو نهاد مهم یعنی پژوهش و تحول داریم. هفته ی آخر آذر را هفته ی پژوهش و فناوری نام گذاری کرده اند، کار خوبی است چون به همین بهانه کارهای خوبی انجام می شود و ای کاش یک هفته یا یک روز را به نام هفته یا روز تحول می گذاشتند که قهرا بحث می شد که تحول به چه معنایی است؟ تحول متکامل، تحول ارتجاعی، بایسته های تکامل و

سال های گذشته به همین مناسبت و مناسبت های دیگر ما راجع به پژوهش حرف هایی زده ایم، راجع به بایسته های پژوهش و اهمیت پژوهش صحبت کرده ام و بنایم بر عدم تکرار آن مطالب است.

در این که اسلام با مقوله ی پژوهش یک برخورد مثبتی داشته بحثی نیست. بحث پژوهش نه فقط یک ضرورت، یک واجب در برخی موارد و یک کار پر اثر بلکه مقدس انگاشته شده است. مثلا دانش، علم در همه ی دنیا یک ارزش و ضرورت است اما در اسلام که می آید یک امر مقدس انگاشته می شود و لذا پیوند می خورد با آخرت و مقدس انگاری می کند مثلا می گوید: ساعة ینکی العالم علی فراشه ینظر فی علم از هفتاد سال عبادت بالاتر است یا معادل هفتاد سال عبادت است یا در روایت دیگر می فرماید: صدای قلم های علما بالا می رود و به فرشته ها می رسد یا همین روایتی که خواندم برایتان که می گوید اگر کسی یک حدیث (ببینید که چقدر توقع کم است) یا یک مطلبی (علم یعنی یک دانشی و حدیث یعنی سنت) من کتب عنی علما او حدیثا لم یزل یکتب له الاجر دائم برایش اجر و ثواب نوشته می شود تا این حدیث یا علم باقی است. اگر شیخ طوسی نزدیک به هزار سال قبل مبسوط را نوشته است و این مبسوط علم است، تا این علم باقی است برای شیخ طوسی ثواب می نویسند. این نگاه را باید دقت کنیم و ترویج کنیم.

اسلام ازدواج را هم که همه به ضرورتش اعتراف دارند مقدس انگاری می کند.

این نگاه و مقدس انگاری تأثیر هم گذاشت و این ضرورت، دعوت ائمه و مقدس انگاری باعث شد که برخی افراد با آن شرائط سخت ده ها اثر از خودشان به جای بگذارند.

اگر شما نگاه کنید در این چهل سال خیلی حوزه های علمیه درخشش داشته است. من خیلی تأسف می خورم تا جایی صحبت می شود برخی افراد نسبت به این آثار به شرط لا هستند این جفا است بله چون آثار زیاد است آثار خوب کمتر خودش را نشان می دهد. این را اضافه کنید به جهل برخی از دوستان و تلاش بیگانگان. حجاب معاصرت یک، تلاش بیگانگان دو، جهل دوستان سه باعث می شود که برخی بگویند حوزه در این سال ها چه کرده است. حوزه اولاً روش می دهد به من و شما، روش تحقیق، روش پژوهش، حوزه توان می دهد، همین تضارب آراء که در درس ها وجود دارد باعث توان می شود. امیدواریم که کارهای حوزه دیده شود.

یکی بحث پژوهش است که این حدیث باید محرک خوبی باشد برای خلق آثار جدیدی توسط من و شما و یکی هم دیدن کارهای حوزه است که باید ببینیم.

یکی هم بحث تحول است. تحول یعنی یک نهاد، یک فرد، یک نظام، یک کشور از وضعیت هست به وضعیت باید و مراد تحول مثبت است. به نظر ما در تحول هم اگر بخواهیم منصفانه نگاه کنیم باید بگوییم تحول مثبت بوده است. نباید دائم گفت قدیم چه و چه منتهی باید توجه کرد که تحول به بهم ریخت نیست، تحول به نادیده گرفتن تراث نیست، تحول به حمله به دیگران نیست. حرف ما این است که احترام به تراث گذشتگان مراعات شود، تراث گذشتگان فهمیده شود، و بعد بر اساس تراث گذشتگاه طرح نو دراندازیم. نکته ی بعد این است که اگر ما چیزی را نفهمیدیم انکار نکنیم. من معتقدم علم اصول مسأله ی زائد ندارد، مباحث زائد دارد. و این مسائل تفاوت کاربرد دارد. ممکن است یک بحثی مثل مشتق کاربرد کمتری داشته باشد و یک مسأله ای مثل حجیت خبر واحد کاربرد بیشتری داشته باشد. اگر کاربرد یک مسأله ای را من نفهمیدم نباید انکار کنم. مگر برخی از آقایان مثل مرحوم مظفر نگفت که بحث انسداد زائد است، انفتاح باب علم خیلی روشن است در حالی که من که در این جا نشسته ام نوعی انسدادی هستم، بحث صحیح و اعم خیلی ها بر رویش ثمره مترتب می کنند البته برخی ها هم قبول ندارند، بحث اشتراک احکام بین کافر و غیر کافر که در بحث زوائد آمده در حالی که ما الآن چند روز است که روی همین بحث حساب باز می کنیم و ...

در تحول ما باید حرف ها را بشنویم، نقد کنیم و عمدتاً حرف را نقد کنیم نه صاحب حرف را چنانکه باید احترام بگذاریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

ما بحثمان این بود که یک دوری در قرآن بزنیم و بعد هم برخی از روایات تا ببینیم در قرآن و روایات بیشتر به فرایند صدور توجه شده است یا برابری حکم قضایی؟ این نگاه یک نگاه جدیدی است. اگر روی فرایند صدور تأکید شده است ما باید به خیلی از این شرائط اصالت دهیم مثل شرط ایمان اما اگر گفتیم بیشتر روی برابری بها داده شده است ممکن است در برخی از شرائط به گونه ای دیگر رفتار کنیم، دیگر از ادله اطلاق گیری نکنیم و ...

اگر شما نگاه کنید از آیات به راحتی استفاده می شود که آنچه مهم است برابری حکم قضایی است. در این جا ممکن است کسی بگوید درست است که در قرآن روی فرایند صدور تأکید نشده است بلکه گفته این حکم حق و عادلانه باشد اما قرآن در مقام بیان شرائط فرایند صدور نبوده است و این امور در روایات آمده است و آیات قرآن از این جهت هیچ اطلاقی ندارد و شما نمی توانید برای نفی شروط از اطلاق قرآن استفاده کنید.

متن نوشته: آنچه فهمنده ی این آیات از این آیات استفاده می کند اصالت داشتن حقانیت مفاد حکم قضایی است. واضح است که نمی توان گفت آیات مزبور و امثال آن به صدد بیان فرایند حکم قضایی نیست و در همه ی این آیات فرایند صحیح انگاره ی مسلم است و این نصوص دیگر هستند که شرائط صدور را بیان می کنند بنابر این از این آیات آنچه مورد نظر بود استفاده نمی شود.

اگر کسی این را بگوید ما دو مطلب را می گوییم:

اولاً برخی از آقایان به اطلاق همین آیات تمسک کرده اند. یعنی این مطلب مسلم نیست که این آیات اطلاق ندارد. مثلاً آقای

خوبی در گذشته فرمود در قاضی تحکیم اجتهاد شرط نیست و به همین اطلاق آیات تمسک کرد. پس این که اطلاق ندارد را مسلم نگیریم. ما خودمان هم گفته ایم که برخی از آیات را می شود از اطلاق استفاده کرد و برخی دیگر را نمی توان. ولی ما نمی خواهیم از اطلاق آیات آن هم به صورت مورد مورد استفاده کنیم اگر این کار را می خواستیم انجام دهیم باید می گفتیم که آیات در مقام بیان هست ولی شرائط را نگفته است اما عرض ما این است که کسی که مجموعه ی آیات را مطالعه می کند در یک نظام و سیستم بعد از او سؤال می کنند که در اسلام کدام اصالت دارد؛ گاهی وقت ها در یک نظام وقتی مطالعه می کنیم می رسیم به این که آیا مهم اصالت با قضاوت به حق است یا این که چه کسی این حکم را صادر می کند یا هر دو یا بر فرض محال هیچ کدام؟ ما می گوئیم وقتی انسان قرآن را مطالعه می کند می بیند این همه ورود کرده در براینده قضا پس از نظر قرآن آنچه اصالت دارد و مهم است این است. حالا باید رفت در ادله و دید که انسان چه متوجه می شود. من این جا دوست دارم یک گذاری هم داشته باشیم به نامه ی امیرالمؤمنین به مالک اشتر. راجع به سند باید بحث کنیم ولی از نظر ما سند قابل دفاع است. می خواهیم ببینیم امیرالمؤمنین چه شرائطی را بیان کرده اند؟

شرائط قاضی در نامه ی امام (ع) به مالک اشتر

نامه: ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک حضرت اول حد کیفی بیان می کنند (افضل حد کیفی است) بعد آن را کمی می کنند ممن لا تضیق به الامور حوادث و امور عرصه را بر او تنگ نمی کند، ظرفیت دارد و لا تمحکه الخصوم قاضی باید کسی باشد که بدخلقش نمی کند دعواها، حوصله دارد و لا یتمادی فی الذلّة در لغزش اصرار نمی ورزد و اشتباهش زود بپذیرد و اگر حق را تشخیص داد سریع به سمت آن بیاید و نفسش را نزدیک طمع نکند، زود قضاوت نباشد، در شبهات توقف کند، زود خسته نباشد به واسطه ی مراجعه و اصبرهم علی تکشف الامور قاطع هم باشد این ستودنی های زیاد او را به عجب در نیاورد و اغراء دو طرف یا یک طرف دعوا او را متمایل به باطل نکند و اولئک قلیل بعد او را رها نکن و دنبال کن تعهدش را و مرتب کنترل شود، حقوق خوبی به او بده تا بتواند کار کند و حاجتش به مردم کم شود و در نزد خودت منزلتی به او بده که خیالش راحت باشد که اطرافیان و قاضی نگران سعایت در نزد حاکم نباشند وقتی قاضی خیالش راحت باشد که حاکم قبولش دارد دیگر در دادن حکم حق ملاحظه نمی کند.

شب یک مقایسه کنید بین آن چه در متون فقهی است و آن چه در این نامه آمده است.